

## دکتر راجر گرین، اصلاحات تا به امروز، سخنرانی ۲۰ پروتستانتیسم قرن بیستم با تمرکز بر کارل بارت

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر راجر گرین در دوره تاریخ کلیسا با عنوان «اصلاحات تا به امروز» است. این جلسه بیستم، پروتستانتیسم در قرن بیستم» کارل بارت است»

من دوست دارم، می‌دانید، جمعه است. بنابراین، جمعه کمی، نمی‌دانم، کمی عبادی یا فقط کمی مطالعه است تا ذهن ما را به آنچه در مورد آن صحبت می‌کنیم، معطوف کند. و چون ما در مورد کارل بارت سخنرانی می‌کنیم، و من به بارت اشاره کردم، و اینجا آن را اینجا دارم، بارت شکل‌دهنده، نویسنده، بنیانگذار چیزی بود که در سال ۱۹۳۴ اعلامیه بارمن نامیده شد. و اعلامیه بارمن اعلامیه‌ای از کلیسای اعتراف‌گرا بود تا ایمان خود را با توجه به وضعیت آلمان نازی اعلام کند.

و از نظر ما، قلب ایمان مسیحی چیست؟ مثل این بود که خطی روی شن بکشی و بگویی، قرار است کدام طرف باشی؟ آیا قرار است طرف انجیل باشی؟ یا قرار است طرف یک کلیسای نازی زده باشی؟ کجا می‌ایستی؟ خب، گفتم، خب، یه جورایی فکر کردم، خب، این کار را می‌کنم. فقط چند بخش از اعلامیه بارمن را برای جلسه کوچک مذهبی‌مان امروز صبح می‌خوانم. خب، خب، بخش پنجم است، و ما هم به بخش پنجم برمی‌گردیم.

بنابراین، یکی از دلایلی که من آن را می‌خوانم این است که پیش‌زمینه‌ای از آنچه بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد، داشته باشم. بخش پنجم، «از خدا بترسید، به امپراتور احترام بگذارید»، اول پطرس ۱۷:۲ است. کتاب مقدس به ما می‌گوید که در جهانی که هنوز رستگار نشده و کلیسا نیز در آن وجود دارد، دولت، به حکم الهی، وظیفه تأمین عدالت و صلح را بر عهده دارد. این وظیفه را با تهدید و اعمال زور، مطابق با معیار قضاوت و توانایی انسان، انجام می‌دهد.

کلیسا با سپاسگزاری و تکریم در برابر او، از این انتصاب الهی قدردانی می‌کند. این امر پادشاهی خدا، فرمان و عدالت خدا و در نتیجه مسئولیت حاکمان و محکومان را به یاد می‌آورد. به قدرت کلام که خداوند به وسیله آن همه چیز را حفظ می‌کند، اعتماد دارد و از آن اطاعت می‌کند.

ما این آموزه نادرست را رد می‌کنیم که گویی دولت، فراتر از مأموریت ویژه خود، باید و می‌تواند به نظم واحد و تمامیت‌خواه زندگی بشر تبدیل شود و بدین ترتیب رسالت کلیسا را نیز انجام دهد. ما این آموزه نادرست را رد می‌کنیم که گویی کلیسا، فراتر از مأموریت ویژه خود، باید و می‌تواند ویژگی‌ها، وظایف و شأن دولت را از آن خود کند و بدین ترتیب خود به یکی از ارگان‌های دولت تبدیل شود. حال، این بسیار مهم است.

«بعداً به آن برمی‌گردیم. اما اجازه دهید فقط بند ششم را از نظر این اعتراف بخوانم. شماره شش این است اینک، من همیشه تا پایان عصر با شما هستم»، متی ۲۸:۲۰، و کلام خدا در بند نیست، دوم تیموتائوس مأموریت کلیسا که آزادی آن بر اساس آن بنا شده است، شامل رساندن پیام فیض رایگان خدا به همه ۲:۹ مردم به جای مسیح و بنابراین در خدمت کلام و کار خود از طریق موعظه و آیین مقدس است.

ما این آموزه نادرست را رد می‌کنیم که گویی کلیسا، با تکبر انسانی، می‌تواند کلام و کار خداوند را در خدمت هرگونه خواسته، هدف و برنامه‌ای که خودسرانه انتخاب شده است، قرار دهد. شورای اعترافی کلیسای انجیلی آلمان اعلام می‌کند که در اذعان به این حقایق و رد این خطاها، اساس الهیاتی ضروری کلیسای انجیلی

آلمان را به عنوان فدراسیونی از کلیساهای اعترافی می‌بیند. این شورا از همه کسانی که می‌توانند اعلامیه آن را بپذیرند و در تصمیمات خود در سیاست‌های کلیسا، این اصول الهیاتی را در نظر داشته باشند، دعوت می‌کند.

این [بیانیه] از همه کسانی که به آن مربوط می‌شوند، التماس می‌کند که به وحدت ایمان، عشق و امید بازگردند. بنابراین، این همان چیزی بود که اعلامیه بارمن قصد داشت باشد، و به یک معنا بسیار جنجالی شد. منظورم این است که واقعاً خط قرمز بود که قرار بود این کار را انجام دهد و بگوید چه کسی قرار است طرف انجیل باشد و چه کسی نیست.

بیاید در این مورد شفاف باشیم. خب، اینجا نکات بسیار محکمی در مورد اعلامیه بارمن وجود دارد. بسیار خب.

خب، کاری که اینجا انجام دادیم، سخنرانی ۱۰، صفحه ۱۴، یک شرح حال از کارل بارت بود، و حالا آماده‌ایم که به بخش دوم، یعنی الهیات، برویم. با این حال، آیا در مورد زندگی او، شرح حالی که چند روز پیش ارائه دادیم، سوالی وجود دارد؟ آیا چیزی در مورد زندگی کارل بارت هست که هنوز در موردش کنجکاو هستید؟ ما فقط یک مرور کلی ارائه دادیم. ما این کار را با شاید چهار یا پنج نفر در این دوره انجام می‌دهیم که افراد نمونه‌ای هستند.

بسیار خب. امروز، بیاید به الهیات و پیشینه الهیات پردازیم، و سپس به دوره‌های خاصی از الهیات کارل بارت خواهیم پرداخت. آنچه بارت معتقد بود این بود که لیبرالیسم پروتستانی اساساً دارای نقص است.

او معتقد بود که لیبرالیسم پروتستانی اساساً اشتباه است. چند روز پیش وقتی درباره زندگینامه‌اش صحبت می‌کردیم، اشاره کردیم که او با این طرز فکر بزرگ شده بود. این تربیت او بود.

و اکنون، تا حدودی در نتیجه جنگ جهانی اول، و تا حد زیادی در نتیجه باز کردن کتاب مقدس، او احساس می‌کند که یک نقص اساسی در اینجا وجود دارد، و یک مشکل اساسی در الهیات مسیحی وجود دارد، و او می‌خواهد الهیات را به نوعی از لیبرالیسم پروتستانی دور کند. حال، تا آنجا که به او مربوط می‌شود، تحت این نکته اول از پیشینه، کلمه اینجا سازگاری است. تا آنجا که به او مربوط می‌شود، الهیات پروتستان خود را با فرهنگ گسترده‌تر سازگار کرده است.

او قرار است این تطبیق را با فرهنگ گسترده‌تر به چالش بکشد. این کاری است که او قرار است انجام دهد، این کاری است که او قرار است انجام دهد. بنابراین، دو حوزه از این تطبیق را که قرار است به آنها اشاره کنیم، پس اجازه دهید در اینجا به آنها اشاره کنم.

یکی از حوزه‌های این سازگاری، نوعی نگرش مثبت، به یک معنا، نسبت به علم، نسبت به فرهنگ، نسبت به هنر، نگرش مثبت به نوعی الهیات طبیعی، نگرش مثبت به آن نوع عناصر فرهنگی، بدون هیچ قضاوتی در مورد علم، بدون هیچ قضاوتی در مورد جهان فرهنگ و جهان هنر است. و او این نوع نگرش مثبت را که وقتی به الهیات او پردازیم خواهیم دید، محکوم می‌کند. بنابراین، او احساس می‌کند که این راه اشتباهی برای رفتن به سمت الهیات است.

الهیات پروتستان از زمان شلایرماخر به این سمت رفته است، و ما اینجا راه اشتباهی را رفته‌ایم. بنابراین، این یکی از حوزه‌هایی است که او بسیار انتقادی می‌شود، و این را وقتی در مورد الهیات او صحبت می‌کنیم خواهیم دید. حوزه دومی که او در آن انتقادی می‌شود، این تأکید لیبرال پروتستان بر احساس است، این تأکید لیبرال پروتستان بر چیزی که او اغلب به عنوان عرفان یا احساسات مذهبی از آن یاد می‌کند، تأکید بر احساسات. این نوع دین تجربی که شلایرماخر ما را به آن سوق داده است.

و او واقعاً آن را محکوم می‌کند، زیرا از نظر او، این دین، دین کتاب مقدس نیست. این چیزی نیست که خدا ما را به آن فرا می‌خواند. بنابراین، هر چیزی که مربوط به احساس، عاطفه یا تجربه باشد، وقتی صحبت از پروتستانتیسم و زندگی مسیحی می‌شود، او از آن راضی نیست.

بنابراین، او به نوعی این را محکوم می‌کند. بنابراین، کاری که او می‌خواهد انجام دهد این است که الهیات را به الهیات اصلاحات بازگرداند. او دریافته است که بهترین مفسران کتاب مقدس، بهترین و قوی‌ترین مفسران کتاب مقدس که ما داشته‌ایم، افراد اصلاحات بوده‌اند.

خب، این لوتر، به خصوص کالوین و دیگران هستند. خب، او به کتاب مقدس نگاه می‌کند و بعد می‌گوید خب، ما چطور قرار است کتاب مقدس را تفسیر کنیم؟ خب، بهترین مفسران کتاب مقدس اصلاح‌طلبان بودند. برگردیم به اصلاحات.

بیا یاد الهیات خود را بر اساس آموزه‌های اصلاحات بنا کنیم. بیا یاد همین حالا این کار را انجام دهیم. این کاری است که ما به عنوان پروتستان باید انجام دهیم.

این نبردی بود که او درگیر آن بود. بنابراین، گاهی اوقات، این جنبش نئوارتدکس نامیده می‌شود. آیا من این را مطرح کردم؟ من این را اینجا مطرح نکردم.

گاهی اوقات، جنبشی که او به راه افتادنش کمک می‌کند، به نوعی، به عنوان نئوارتدکس یا ارتدکس جدید شناخته می‌شود. حالا، منظور او از ارتدکس جدید، ارتدکس اصلاح‌طلبی است که وارد قرن بیستم شده، اما این نئوارتدکس است. بعضی‌ها این را عنوان خوبی می‌دانند.

بعضی‌ها از این عنوان به طور تحقیرآمیزی استفاده می‌کنند. منظورم این است که ما از برجسب‌ها برای افراد استفاده می‌کنیم تا آنها را در مکان و زمان مشخص کنیم. بنابراین، گفتیم که شلایرماخر پدر الهیات لیبرال است.

خب، یکی از شکل‌دهندگان الهیات نئوارتدکس کارل بارت است. خب، این فقط مورد اول است. این پیشینه است.

به همین دلیل است که این موضوع اینجا خیلی مهم است. فکر کنم من و تد چند روز پیش داشتیم در مورد این صحبت می‌کردیم، اما وقتی کسی به من می‌گوید، اوه، من هرگز کارل بارت را نخوانده‌ام. او خیلی لیبرال بود.

وقتی کسی این جمله را می‌گوید، اصلاً معنی نمی‌دهد. او خیلی لیبرال است. من نوشته‌هایش را نمی‌خوانم.

این حتی منطقی هم نیست، چون دقیقاً همان چیزی که او با آن مبارزه می‌کرد، لیبرالیسم پروتستانی بود. دقیقاً همان چیزی که او احساس می‌کرد ایمان مسیحی را به خطر می‌اندازد، لیبرالیسم پروتستان کلاسیک بود. بنابراین، او با آن مبارزه کرد و به شیوه‌ای کاملاً قابل توجه در برابر لیبرالیسم ایستادگی کرد.

باشه. در مورد اون پیش‌زمینه چیزی می‌دونی؟ این فقط یه جورایی به ما می‌گه که چرا اون به جایی که رفت رفت. باشه.

پس بیاید به مورد دوم پردازیم، یعنی تعالی خدا. بسیار خوب. حال، لیبرالیسم پروتستان بر پیوستگی بین خدا و ما تأکید کرده است.

یک پیوستگی وجود دارد. بین خدا و ما ارتباطی وجود دارد. و به یک معنا، رابط این ارتباط، عیسی بود.

و بنابراین، عیسی به مردی تبدیل می‌شود که از نظر شلایرماخر، چنان سرشار از آگاهی خدا است که ما می‌خواهیم مانند عیسی باشیم. مهم نیست، او خدا نبود، اما مطمئناً سرشار از آگاهی خدا بود. بنابراین، ما می‌خواهیم مانند عیسی باشیم.

عیسی رابط بین خدا و ماست. بنابراین، کاری که لیبرالیسم پروتستان کلاسیک انجام داد، تأکید بر این نوع پیوستگی عظیم بود. بسیار خوب.

حالا، کارل بارت از راه می‌رسد و می‌گوید، خوب، البته، شما کاملاً اشتباه می‌کنید. کتاب مقدس کلام پیوستگی نیست. کتاب مقدس کلام گسستگی بین خدا و ماست.

خدا کاملاً چیز دیگری است. حالا، می‌توانید با کلمات در مورد آن بازی کنید. خدا کاملاً چیز دیگری است، مقدس است.

او کاملاً دیگری است. یا می‌توان گفت خدا کاملاً، کاملاً. او کاملاً یا کاملاً دیگری است.

اما برای کارل بارت، این بحث صحبت کردن در مورد خدا به عنوان رفیق خوبم، دوست خوبم، چیزی شبیه به من و عیسی مسیح، برای او مطرح نبود. خدا کاملاً چیز دیگری است. او کاملاً چیز دیگری است.

و بین ما و خدا یک گسست وجود دارد. نه یک پیوستگی، آنطور که لیبرالیسم پروتستان به ما گفته است، بلکه یک گسستگی بین ما و خدا. بنابراین، وقتی صحبت از تعالی خدا می‌شود، استدلال او این است که لیبرالیسم پروتستان به مردم آموخته است که باید راه خود را به سوی خدا طی کنند، زیرا این پیوستگی وجود دارد.

بنابراین، شما قادر خواهید بود راه خود را به سوی خدا باز کنید. شما قادر خواهید بود راه خود را به سوی حضور خدا باز کنید، شاید از طریق احساسات، شاید از طریق تجربه، شاید از طریق نوعی دانش. اما کارل بارت گفت که این غیرممکن است.

شما با تلاش به این خدای متعال نمی‌رسید. تا جایی که به بارت مربوط می‌شود، نگرش شما در مقابل خدای متعال، نگرشی گناهکارانه، درماندگی و ضعف است. و تنها زمانی که خودتان را اینگونه درک کنید، خدا می‌تواند به زندگی شما راه پیدا کند و به شما کمک کند.

بنابراین، کاری که او انجام می‌دهد این است که وقتی درباره تعالی خدا صحبت می‌کند، به یک معنا بر تمام فضایی که معتقد است کتاب مقدس درباره آنها صحبت می‌کند، از نظر این ناتوانی و ضعف و غیره، و اعتماد به خدا برای پیشرفت در زندگی شما، تأکید می‌کند. همه این نوع صحبت‌های لیبرال در مورد چگونگی رسیدن به خدا با قدرت خود، با دانش خود، با تجربه خود نیست. در اینجا نحوه رسیدن به خدا آمده است.

بنابراین، این پیوستگی نیست، بلکه گسستگی است. این قریب‌الوقوع بودن نیست؛ این تعالی خداست. بنابراین، او به یک معنا، خدا را به شکلی کاملاً متفاوت می‌بیند.

حال، آنچه او می‌گوید این است که خدا یک شیء نیست که قابل درک باشد. خدا یک شیء نیست که با دانش، احساسات، عواطف، تجربیات یا هر چیز دیگری قابل درک باشد. او یک شیء نیست.

او احساس می‌کرد که بسیاری از مسیحیت لیبرال این اشتباه را مرتکب شده‌اند که گویی می‌توان خدا را درک کرد. خدا یک سوژه است، نه یک ابژه. او یک سوژه است.

خدا کسی است که صحبت می‌کند. خدا کسی است که ما را خطاب قرار می‌دهد. و سپس این وظیفه ماست که سعی کنیم آن کلامی را که او به ما می‌دهد، بفهمیم.

اما او چیزی نیست که بتوانیم او را با دانش عقلانی یا تجربه یا چیزی شبیه به آن بشناسیم. همچنین، وقتی صحبت از تعالی خدا می‌شود، به یک معنا، اینجاست که بارت وارد بحث فرهنگی می‌شود. رابطه ما با فرهنگ، گسترده‌تر چگونه؟ فرهنگ گسترده‌تری که در آن زندگی می‌کنیم چگونه؟ علم چگونه؟ جهان علم یا جهان هنر جهان تاریخ یا جهان نوعی دانش فکری و غیره چگونه؟ در مورد آن چگونه؟ خب، برای مسیحیت لیبرال، خدا به نوعی قدیس حامی فرهنگ بود.

خدا مهربان بود، کسی که فرهنگ‌ها و غیره را متبرک می‌کند، نه برای کارل بارت. برای کارل بارت، خدا داور همه فرهنگ‌ها است.

بنابراین، مگر اینکه مردم فکر کنند که خدا فقط نازی‌ها و فقط آلمان نازی را قضاوت می‌کند، در اشتباه خواهند بود زیرا خدا همه فرهنگ‌ها را قضاوت می‌کند. زیرا همه، به نوعی، در نافرمانی از خدا ایستاده‌اند. و بنابراین، همه فرهنگ‌ها تحت داوری خدا قرار می‌گیرند.

البته، آلمان نازی به دلیل شرارت و غیرانسانی بودن و غیره، نمونه‌ای افراطی از این نوع بود که خدا آن را قضاوت می‌کند. اما خدا همه فرهنگ‌ها را قضاوت می‌کند. هیچ فرهنگی وجود ندارد که به نوعی مورد لطف خدا باشد.

بنابراین، او یک قدیس حامی نیست، اما قاضی است. خب، پس تعجب نمی‌کنید که الهیات کارل بارت با این درک از تعالی خدا آغاز می‌شود، با درک ماهیت خدا آغاز می‌شود. اگر نتوانیم این را درست بفهمیم، هیچ چیز دیگری روشن نخواهد شد.

ما باید درک کنیم که خدا برای کارل بارت واضح است. بنابراین، تعالی خدا. من سعی می‌کنم بارت را برای شما توضیح دهم.

من لزوماً سعی ندارم بارت را به شما بفروشم. شما ممکن است موافق یا مخالف باشید. ممکن است نکاتی در مورد... داشته باشید و این در مورد تمام افرادی که ما مورد مطالعه قرار داده‌ایم صادق است.

من سعی ندارم این را به شما بفروشم، چون شما باید الهیات و تفکر خودتان را شکل دهید. اما آیا در مورد تعالی سوالی وجود دارد؟ شما می‌فهمید که چرا او مجبور بود به این موضوع پردازد، چرا با توجه به مسیری که الهیات پروتستان طی کرده بود، این موضوع بسیار مهم بود، و چرا او مجبور بود به این شکل به آن پردازد زیرا احساس می‌کرد که این وحی کتاب مقدسی خداست. او احساس می‌کرد که این همان کسی است که در کتاب مقدس پیدا می‌کنید.

بسیار خب، تعالی خدا. مورد سوم گناه است، گناه انسان. بسیار خب، حالا چه گناهی... اول از همه، به یک معنا، او شبیه راینهولد نیبور است.

ما در سخنرانی قبلی به راینهولد نیبور اشاره کردیم، اما نیبور گفت که گناه نخستین، تجربی‌ترین آموزه از بین تمام آموزه‌هاست. بنابراین، اگر می‌خواهید آموزه‌ای را ببینید که هر روز بتوانید ببینید، اگر می‌خواهید آموزه‌ای را بشناسید که هر روز بتوانید ببینید، که تقریباً بتوانید لمس و احساس کنید، آن آموزه، آموزه گناه نخستین است. خب، بارت دقیقاً از این عبارت استفاده نکرد، اما مطمئناً به آن اعتقاد داشت.

بنابراین، از زمان سقوط، تا آنجا که به بارت مربوط می‌شود، بشریت تحت سلطه گناه بوده است. او احساس می‌کرد که این را در کتاب مقدس دیده است. بنابراین، از زمان سقوط، ما تحت سلطه گناه بوده‌ایم.

و منظور من این است که گناه چه کرده است، این است که حتی ظرفیت‌های طبیعی ما هنوز تحت سلطه گناه هستند. حتی ظرفیت‌های طبیعی ما، به عبارت دیگر، او مانند آکویناس، مانند آگوستین است. در سقوط ما، ظرفیت‌های طبیعی ما کاملاً از بین رفتند.

اگر ظرفیت‌های طبیعی ما حذف می‌شدند، نمی‌توانستیم استدلال کنیم؛ نمی‌توانستیم فکر کنیم و نمی‌توانستیم چیزی به آن اضافه کنیم و برایش کاری انجام دهیم. اما ظرفیت‌های طبیعی ما حذف نشده‌اند، اما به شدت با مانع مواجه شده‌اند. تا جایی که به بارت مربوط می‌شد، آنها به شدت منحرف شده‌اند. بنابراین، ما در گناه خود، در شورش خود علیه خدا هستیم.

و این چه کرده است؟ پایان نهایی آن چیست؟ خب، این بین ما و خدا شکاف ایجاد کرده است. بنابراین، بین ما و خدا یک تیر چوبی ایجاد کرده است. این یک خط فرضی است: خدا در یک طرف و ما در طرف دیگر.

این کاری است که گناه انجام داده است. این نتیجه گناه است. ما این زندگی گناه آلود و سرکش را تجربه می‌کنیم که در آن خدا را دوست نداریم، بلکه از او متنفریم.

و، بنابراین، او گفت، این نتیجه‌ی آن است. بنابراین، اکنون، به همین دلیل است که غیرممکن است، بنابراین همانطور که الهیات لیبرال آموخته است، به همین دلیل است که رسیدن به خدا غیرممکن است. شما هیچ ظرفیتی برای رسیدن به خدا ندارید.

شما هیچ ظرفیتی ندارید که با احساساتتان، با عواطفتان، با پیروی از قانون، با اخلاق خوب بودن، یا با عقل با توانایی استدلال و تفکر، خودتان را در معرض لطف خدا قرار دهید. شما نمی‌توانید خودتان را در معرض لطف خدا قرار دهید، نمی‌توانید خودتان را، نمی‌توانید خدا را طوری قرار دهید که انگار به شما بدهکار است، زیرا ما گناهکاریم، ما در حال شورش علیه خدا هستیم. بنابراین، تمام تلاش‌ها برای یافتن خدا اکنون برای او، برای بارت، غیرممکن است.

باشه؟ و این شامل دستاوردهای فرهنگی ما هم میشه، اما همچنین شامل، ببخشید، همچنین شامل، اوه، نه فکر کردم کلمه الهیات طبیعی رو دارم، شاید نداشتم. باشه. این شامل همه دستاوردهای فرهنگی ما میشه، که ما فکر می‌کنیم خیلی باشکوه، شگفت‌انگیز و بی‌نقص هستند.

و به یاد داشته باشید، بارت عاشق موتسارت بود. به یاد داشته باشید، بارت عاشق موسیقی بود، عاشق موتسارت بود. او متخصص موتسارت بود.

بنابراین، اینطور نیست که برخی از دستاوردهای ما اصلاً هیچ معنایی نداشته باشند. شما نمی‌توانید بگویید که دستاوردهای ما راه‌هایی برای تأیید خودتان در پیشگاه خدا هستند، همین. و بعد او هم انتخاب کرد، و من آن را ننوشتم، فکر کردم نوشتم، اما الهیات طبیعی

یادتان باشد، ما قبلاً در این دوره در مورد الهیات طبیعی صحبت کرده‌ایم. بنابراین، افرادی که به الهیات طبیعی تکیه می‌کنند، به جهان طبیعی نگاه می‌کنند، به جهان اطراف ما نگاه می‌کنند و می‌توانند در مورد خدا و ماهیت خدا استنتاج‌هایی انجام دهند. بسیار خوب؟ و البته، لیبرالیسم پروتستان کلاسیک واقعاً به الهیات طبیعی متکی بود، نه به نوعی الهیات وحیانی خاص در مسیح.

بارت گفت، نه، الهیات طبیعی، شما نمی‌توانید برای استنتاج در مورد خدا به الهیات طبیعی تکیه کنید. چگونه می‌خواهید خدا را از الهیات طبیعی استنتاج کنید؟ و چگونه می‌خواهید صفات خدا را از الهیات طبیعی استنتاج کنید؟ یک الهیات طبیعی، این قرار است شما را به کجا برساند برای بارت؟ منظوری این است که مطمئناً یک روز زیباست. و شما می‌توانید، شاید با نگاه کردن به آن روز زیبا، در مورد خدا نتیجه‌گیری کنید.

خدا خدای نظم، صلح و هماهنگی است. فرض کنید یک سونامی در راه است و ۱۰۰۰۰۰ نفر در اثر سونامی از بین می‌روند، پس الهیات طبیعی شما کجاست؟ در آن صورت در مورد خدا چه فکری خواهید کرد؟ آیا خدا این کار را می‌کند؟ او مردم را با سونامی از بین می‌برد، ۱۰۰۰۰۰، ۲۰۰۰۰۰ نفر را با سونامی، کل شهرها را از بین می‌برد و غیره. پس اگر قرار است به الهیات طبیعی تکیه کنید، در مورد خدا چه نتیجه‌ای خواهید گرفت؟ خوب، نتیجه شما این است که به نوعی نتیجه می‌گیرید که او خدایی دمدمی مزاج، خدایی شرور است.

بنابراین، الهیات طبیعی راهی برای درک خداست، و این برای بارت کاملاً بی‌اهمیت است. خلاصه داستان این است که یکی از گروه‌هایی که به شدت به الهیات طبیعی متکی بودند، کاتولیک رومی بود، از زمان سنت توماس آکویناس. بارت اینطور نیست، و من فکر نمی‌کنم که او فقط پروتستان‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

او کاتولیک‌ها را هم مورد انتقاد قرار می‌دهد. وقتی تصمیم می‌گیرد، به اشخاص احترام نمی‌گذارد و من باید الهیات را آنطور که در قرن‌های نوزدهم و بیستم ظهور کرد، به چالش بکشم. خوب، پس گناه

، حالا، سوال در مورد گناهکاری است، او این را به این شکل بیان نکرد، اما من این را به این شکل بیان می‌کنم. اما سوال این است که آیا این یک پیام ضد فرهنگی است؟ وقتی ما در مورد گناهکاری بشر، گناهکاری نوع بشر صحبت می‌کنیم، در حال شورش علیه خدا هستیم. هیچ یک از دستاوردهای فرهنگی ما قرار نیست ما را در برابر خدا تأیید کند. ما خدا را از طریق الهیات طبیعی نخواهیم فهمید، اما آیا این یک پیام ضد فرهنگی است؟ حالا، او از این اصطلاح استفاده نکرد، اما پاسخ به آن کاملاً این است: این یک پیام ضد فرهنگی است.

ما اینجا داریم درباره گناه صحبت می‌کنیم. داریم درباره شورش علیه خدا صحبت می‌کنیم. در دنیای عمومی که ما در آن زندگی می‌کنیم، آیا درباره گناه صحبت می‌کنند یا شورش علیه خدا؟ نه، من خوبم، و تو هم خوب هستی.

این چیزیه که اونا در موردش حرف می‌زنن. من خوبم، و تو خوبی. من خوبم، تو خوبی.

من کاری رو که فکر می‌کنم خوبه انجام می‌دم، و تو هم کاری رو که فکر می‌کنی خوبه انجام بده. می‌بینی، بارت، اون این حرف رو باور نکرد. پس ما گناهکاریم.

خب، کسی اینجا می‌خواد در مورد گناه صحبت کنه؟ در مورد گناه صحبت کنیم؟ آیا گناهکاری اینجا هست؟ باشه، باشه. حالا، شماره سه، منظوری اینه که شماره چهار در لیست شما عیسی مسیح. عیسی مسیح

خب، ما کجای رابطه با عیسی هستیم؟ توجه کنید که من این را به عنوان سوم قرار دادم، من این نوع را در قلب الهیات او، مسیح‌شناسی، قرار دادم. خوب، حالا، اگر بین خدا و ما گسستگی وجود دارد، اگر شکاف بزرگی

بین خدا و ما وجود دارد، و اگر ما قادر به حرکت به سمت خدا و رسیدن به خدا نیستیم، پس کاری که خدا تصمیم گرفته انجام دهد، به لطف خود، خدا تصمیم گرفته است که در زندگی ما رخنه کند. تنها وحی حقیقی خدا، عیسی است.

تنها تجلی حقیقی خدا، عیسی است. تنها نوع ارتباط حقیقی خدا، عیسی است. بسیار خوب، این ما را به فصل مورد علاقه‌ی بارت در کتاب مقدس می‌رساند.

خب، بگذارید این را به شما بگویم. این یوحنا ۱ است، شما این را می‌دانید، این یوحنا ۱:۱ تا ۱۸ است. خب، مقدمه‌ی انجیل یوحنا، یوحنا ۱:۱ تا ۱۸.

کسی انجیل یوحنا رو پیش دکتر هانت داره؟ الان داریش؟ خب، پس احتمالاً از مقدمه خیلی گذشته. درسته؟ تو فصل ۶ هستی. خب، به استیو بگو که ما سه هفته دیگه از دوره مونده، سه هفته کامل، سه هفته دوشنبه، چهارشنبه و جمعه. خب، خب، فقط به جورایی بهش یادآوری کن. پس، تو قبلاً مقدمه رو خوندی.

خب، این مقدمه خیلی شگفت‌انگیز است. قرار نیست وقت زیادی برای خواندنش صرف کنیم، اما یک آیه هست که خیلی مهم است. بنابراین، باید آن را در یادداشت‌هایتان یادداشت کنید و با دقت بخوانید.

این یوحنا ۱:۱۴ است. بسیار خوب، یوحنا ۱:۱۴ برای کارل بارت خیلی خیلی مهم است. بسیار خوب، و یوحنا چه می‌گوید؟ کلمه جسم شد و در میان ما ساکن شد ۱:۱۴.

ما جلال او را دیده‌ایم. جلال از آن پسر یگانه‌ی پدر است. کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد.

حالا، بارت عبارتی برای این آیه داشت. او آن را الهیات به طور خلاصه، الهیات به طور خلاصه نامید. تا جایی که به بارت مربوط می‌شد، این پیام کتاب مقدس بود، یوحنا ۱:۱۴.

بقیه کتاب مقدس تفسیری بر یوحنا ۱:۱۴ است. این بخش، محور متن کتاب مقدس برای بارت است، یوحنا الهیات به طور خلاصه. بنابراین، اکنون ما فقط سعی داریم بارت را در اینجا توضیح دهیم، اما اگر این ۱:۱۴، بخش، محور پیام کتاب مقدس باشد، به این معنی است که آموزه اصلی کلیسای مسیحی، آموزه تجسم است.

بنابراین، آموزه اصلی مسیحیت، تجسد است. کلمه جسم شد، خدا جسم می‌شود. هر چیز دیگری، تا آنجا که به بارت مربوط می‌شود، از آموزه تجسد سرچشمه می‌گیرد.

آموزه تجسم، آغاز و پایان است. این یوحنا ۱:۱۴ است. این به طور خلاصه الهیات است و واقعاً بسیار شگفت‌انگیز است.

بسیار خوب. پس، در عیسی، ما فیض خدا را در مسیح می‌بینیم. ما آن را به طور کامل می‌بینیم.

ما آن را کاملاً می‌بینیم. ما آن را از ابتدا تا انتها می‌بینیم. ما فیضی را می‌بینیم که ما را نجات می‌دهد.

خدا از میان گناهان ما عبور می‌کند و ما را رستگار می‌سازد و نجات می‌دهد. بسیار خوب. حالا، باید خیلی سریع بگوییم، اما این عبور از میان گناهان ماست. روش بارت برای صحبت در مورد آن، پیروزی فیض است.

این پیروزی فیض است. بنابراین، برای کارل بارت، این به این معنی بود که فیض خدا از گناه ما قوی‌تر است. فیض خدا قدرتمندتر از گناه بشریت است.

بنابراین، فیض خدا از میان گناهان ما عبور می‌کند و ما را نجات می‌دهد. حال، او این‌طور گفت: بله خدا از نه ما قوی‌تر است.

بله خدا از نه ما قوی‌تر است. ما در گناهکاری خود به خدا نه می‌گوییم، اما برای کارل بارت، بله خدا بر آن نه غلبه خواهد کرد. شما در نهایت نمی‌توانید به خدا نه بگویید.

باشه. و مثل لوتر، او معتقد بود که ما هنوز گناهکار زندگی می‌کنیم. هنوز این توجیه خدا در زندگی من وجود دارد، اما من هنوز در زندگی‌ام گناهکار هستم چون هنوز در حال انجام اعمال عصیان‌آمیز علیه خدا هستم.

اما من این کار را تحت عادل شمردگی خدا انجام می‌دهم. بنابراین، او از این نظر بسیار شبیه لوتر است. بسیار خوب.

خب، واکنش ما اینجا چیست؟ واکنش ما چه باید باشد؟ واکنش مردم چه باید باشد؟ واکنش ما باید کاملاً وابسته به لطف خدا باشد. ما کاملاً، صد در صد، به لطف خدا وابسته هستیم، که از نظر بارت، به این معنی است که ما به اعمال وابسته نیستیم. ما به اعمال نیک وابسته نیستیم.

ما به تجربه وابسته نیستیم. ما به احساسات خوب وابسته نیستیم. ما فقط وابسته‌ایم.

ما خود را فقط به رحمت خدا می‌سپاریم و کاملاً به لطف او وابسته‌ایم. سوال اینجاست که آیا بارت یک جهان‌گرا بود؟ سوال اینجاست که آیا بارت معتقد بود که همه مردم به لطف خدا نجات خواهند یافت؟ زیرا لطف خدا قوی‌تر از... بله خدا قوی‌تر از نه ماست. لطف خدا قوی‌تر از گناهکاری ماست.

بنابراین، سوال این است که آیا خدا قرار است همه را نجات دهد؟ آیا این پایان داستان است؟ آیا فیض خدا قرار است همه را نجات دهد؟ خب، او واقعاً به این سوال پاسخ نمی‌دهد. این واقعاً یک سوال بی‌پاسخ است. من این داستان را شنیده‌ام، اما احتمالاً ساختگی است.

من این داستان را شنیده‌ام که شخصی از بارت پرسیده که آیا او یک جهان‌گرا است یا خیر، و او گفته است که کوچک است. بنابراین، نمی‌دانم که این درست است یا نه، اما او مطمئناً به آن u او یک جهان‌گرا با یک سمت متمایل بوده است زیرا دیدگاه بسیار قوی‌ای نسبت به غلبه فیض خدا بر گناهکاری انسان‌ها دارد. و گناهکاری... گناه و گناهکاری هیچ زندگی نهایی ندارد. آن خواهد مرد، در حالی که فیض خدا ابدی است.

بنابراین، او قطعاً به آن سمت متمایل بود، شکی در این مورد نیست. خب، یک چیز دیگر. ما هنوز اینجا با عیسی هستیم، بنابراین عیسی را ترک نکرده‌ایم.

من عیسی مسیح را به خاطر بارت رها نکرده‌ام. نکته‌ی دیگر این است که، البته، بارت به مسیح‌شناسی می‌پردازد. خب، و شما چه فکر می‌کنید... حدس بزنید که بزرگترین بخش او در مورد مسیح‌شناسی چه خواهد بود.

کسی می‌خواهد در موردش حدس بزنه؟ دوباره بگو. حدس خوبیه. من اینو دوست دارم، اما نه کاملاً.

بزرگترین متن او، شما باید این را یادداشت کنید. بزرگترین متن او وقتی به مسیح‌شناسی می‌پردازد، تا جایی که به ... او مربوط می‌شود، متنی است که بالاتر از همه متون قرار دارد. فیلیپیان، فصل ۱. می‌توانید کل ۱ را تا ببخشید، فیلیپیان، فصل ۲ را در نظر بگیرید. می‌توانید کل ۱ تا ۱۱ مورد را در نظر بگیرید، اما او روی شروع از آیه ۵ تمرکز کرد. بنابراین، تا جایی که به او مربوط می‌شود، وقتی صحبت از مسیح‌شناسی شد ... بنابراین، او قصد دارد وارد بحث مسیح‌شناسی شود.

، او از این موضوع طفره نخواهد رفت. این موضوع از ابتدای ... از زمان کلیسای اولیه، از زمان عیسی مسیح وجود داشته است. از نظر او، عیسی همزمان کاملاً خدا و کاملاً انسان است.

بنابراین، او همزمان کاملاً الهی و کاملاً انسان است. این دو چیز جدایی‌ناپذیرند. شما نمی‌توانید انسانیت کامل را از الوهیت کامل جدا کنید ... انسانیت کامل عیسی را از الوهیت کامل مسیح

و بنابراین، او به شیوه‌ای زیبا فیلیپیان ۲:۵ تا ۱۱ را توصیف می‌کند. بنابراین، ابتدا به مورد ۵ می‌پردازیم. این طرز فکر را در خود داشته باشید، همان طرز فکری که در مسیح عیسی دارید، کسی که اگرچه در صورت خدا بود، برابری با خدا را غنیمت نشمرد، بلکه خود را خالی کرد و صورت یک غلام را پذیرفت و به شباهت آدمیان درآمد.

و چون در شکل انسان یافت شد، خود را فروتن ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر روی صلیب، مطیع گردید. بنابراین، فیلیپیان ۲: ۵ تا ۸، خداوند است که خادم ما می‌شود. او فیلیپیان ۲: ۵ تا ۸ را اینگونه توصیف کرد. این نشانه‌ای از خادم شدن خداوند است.

اما کتاب مقدس اینجا تمام نمی‌شود. داستان فیلیپیان هم اینجا تمام نمی‌شود. پس، خداوند خادم ما شده است.

اما به آیه ۹ توجه کنید. بنابراین، خدا او را بسیار سرافراز کرده و نامی برتر از هر نامی به او بخشیده است، تا به نام عیسی، هر زانویی در آسمان و بر زمین و زیر زمین خم شود و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح خداوند است برای جلال خدای پدر. خب، فیلیپیان ۲، ۹ تا ۱۱، همان بنده‌ای است که خداوند ما می‌شود. به نظر من، این یک روش زیبا برای برخورد با متن فیلیپیان است.

از نظر او، این بزرگترین متن مسیح‌شناسی در کتاب مقدس بود. این یک روش زیبا برای پرداختن به آن است. خداوند دارد بنده ما می‌شود و بنده دارد پروردگار ما می‌شود، و این برای بارت به نوعی در یک دایره است.

خداوند بنده ما شد، اما بنده پروردگار ما شد، و شما همچنان در یک دایره می‌چرخید. شما نمی‌توانید آن دو چیز، طبیعت انسانی و الهی را از هم جدا کنید. بنابراین، او از استدلال مسیح‌شناسی نمی‌ترسد.

همانطور که انتظار می‌رود، او درست وسط بحث قرار می‌گیرد. نمی‌دانم چقدر برایش وقت می‌گذارد، شاید حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ صفحه، اما زمان زیادی را صرف آن می‌کند. خب، این عیسی است، و دو متن، قلب همه چیز یوحنا ۱ و ۱۴ است، و سپس مسیح‌شناسی، فیلیپیان ۲: ۵ تا ۱۱.

خب، بیایید فقط یک دقیقه اینجا توقف کنیم. چیزی در مورد عیسی مسیح؟ عیسی مسیح، منجی بی‌گناه از نظر کارل بارت. چیزی در مورد عیسی مسیح؟ خب، پس ما خدا را داریم، سپس گناهکار بودن خودمان را داریم، و سپس خدا را داریم که در شخص عیسی مسیح، گناهکاری ما را در هم می‌شکند.

،خب، پس ما کاملاً آماده‌ایم. ما نوع استدلال او را درک می‌کنیم. بسیار خب، مورد پنجم کتاب مقدس است. انجیل.

او درباره کتاب مقدس صحبت می‌کند. در واقع، عنوان جلد اول کتاب «کلام خدا» است، اما منظور او از این کلمه، کلام خدا، مسیح، و همچنین کلام خدا است که در کتاب مقدس آمده است. خب، پس او قرار است با کتاب مقدس چه کار کند؟ خب، کاری که او می‌خواهد... پسر، این کمی پیچیده می‌شود، اما به هر حال، او قرار است با کتاب مقدس چه کار کند؟ او قرار است به طور مشابه درباره کتاب مقدس بحث کند.

او قصد دارد از یک تشبیه برای مسیح‌شناسی استفاده کند. بسیار خوب، پس عیسی همزمان کاملاً انسان و کاملاً الهی است. این دو چیز از هم جدا نشدنی هستند.

تا جایی که به او مربوط می‌شود، به طور مشابه، او همین بحث را در مورد کلام مکتوب مطرح می‌کند. او می‌گوید کلام مکتوب همزمان کاملاً انسانی و کاملاً الهی است. بنابراین، برای او کلام مکتوب کاملاً الهی است.

این برای کارل بارت کلامی از جانب خداست، اما برای کارل بارت کلامی کاملاً انسانی نیز هست. بنابراین این چیزی است که برای بارت مهم است. حال، شما ممکن است با این دیدگاه نسبت به کتاب مقدس موافق باشید یا نباشید.

من فقط سعی دارم توضیح دهم که بارت چگونه به کتاب مقدس نگاه می‌کرد، اما او کتاب مقدس را از ابتدا با کتاب مقدس بررسی نکرده و سپس به آموزه‌های درباره مسیح نرسیده است. او ابتدا آموزه‌های درباره مسیح دارد و سپس از آن آموزه است که دیدگاه خود را درباره کتاب مقدس توسعه می‌دهد. از نظر او، وظیفه اساسی کتاب مقدس، شهادت دادن به مسیح است.

این وظیفه اساسی است. ما برای همین به آن رسیده‌ایم. شهادت دادن به مسیح.

وقتی روح به ما کمک می‌کند تا بفهمیم که به مسیح شهادت می‌دهد، آنگاه کار درست را انجام می‌دهیم. کاری که کارل بارت انجام می‌دهد، اتخاذ آگاهانه‌ی یک موضع میانه است. موضع میانه چیست؟ موضع میانه این است که او در مقابل لیبرالیسم، که کلام خدا را کوچک شمرده است، موضع می‌گیرد.

این واقعاً کلام خدا نیست و به نوعی یک کتاب بشری است. شاید بتوانید چیزهایی در مورد خدا و در مورد عیسی از این کتاب استنباط کنید، اما لیبرالیسم به نوعی مرجعیت کلام خدا را انکار کرده است. او کتاب مقدس را بسیار مهمتر از این می‌داند.

بنابراین، از یک طرف، لیبرالیسم. اما از طرف دیگر، بنیادگرایی. بنیادگرایی، تا آنجا که به او مربوط می‌شود، با دیدگاهی از کتاب مقدس مطرح شد که از قضا بالاتر از دیدگاه آنها نسبت به عیسی بود.

به دلیل دیدگاه آنها در مورد عیسی، اگر از نظر مسیح‌شناسی درست می‌گفتند، دیدگاه آنها در مورد عیسی باید این باشد که او همزمان کاملاً خدا و کاملاً انسان است. این باید دیدگاه آنها باشد. اگر آنها یا به انسانیت او یا به الوهیت او بیبوندند، آنگاه به کفر دچار می‌شوند.

کلیسا قبلاً این را نشان داده است. با این حال، دیدگاه آنها در مورد کتاب مقدس این است که صرفاً الهی است. اصلاً هیچ جنبه‌ی انسانی در آن وجود ندارد.

این کاملاً الهی است. و بنابراین، تا آنجا که به بارت مربوط می‌شود، آنها اینجا نوعی پاپ کاغذی دارند. آنها دیدگاهی بالاتر از دیدگاه عیسی نسبت به کتاب مقدس دارند.

، و شما نمی‌توانید دیدگاهی بالاتر از دیدگاه عیسی نسبت به کتاب مقدس داشته باشید. در غیر این صورت شما اینجا به نوعی خارج از مرکز هستید. بنابراین، او این تصور لیبرال را که کتاب مقدس فقط یک کتاب عموماً خوب است و شما آن را می‌خوانید، دوست ندارد.

نکات مثبتی هم دارد، اما او از دیدگاه بنیادگرایانه‌ای که آموزه‌ای از کتاب مقدس را بالاتر از آموزه عیسی قرار می‌دهد، خوشش نمی‌آید. بنابراین او قصد دارد هر دو مورد را مطرح کند و تا جایی که به او مربوط می‌شود، در میانه قرار می‌گیرد. خب، بسیار خب.

حال، دو نکته از دیدگاه او نسبت به کتاب مقدس ناشی می‌شود: اهمیت موعظه و اهمیت اعلام. وظیفه بارت در کلیسا چیست؟ وظیفه اصلی کلیسا چیست؟ وظیفه اصلی کلیسا اعلام خبر خوش انجیل از این کتاب است. این وظیفه است.

بنابراین موعظه برای بارت محوریت دارد. بارت خودش یک واعظ بود، اما موعظه محوریت دارد. اعلام انجیل، تمام ماجرا همین است.

خب، او یک پروتستان خوب است. او یک اصلاح‌گر خوب است، اینطور نیست؟ چون اصلاح‌طلبان این را به موعظه‌ی متون مقدس آوردند تا اهمیت... این کاری است که کلیسا انجام می‌دهد. شما در اروپا قدم می‌زنید و به تعداد زیادی از... مثلاً اگر به اسکاندیناوی بروید، به تعداد زیادی از کلیساهای لوتری وارد می‌شوید، چون آنجا خیلی غالب است.

و من عاشق مجسمه‌های آن کلیساها هستم، کلی مجسمه لوتر در آن کلیساها. متوجه خواهید شد که وقتی مجسمه لوتر را می‌بینید، لوتر آنجا ایستاده است، و اغلب، او به کتاب مقدس اشاره می‌کند. مجسمه به کتاب مقدس اشاره می‌کند.

خب، این خیلی شبیه اصلاحات مذهبی و خیلی شبیه پروتستان است، اینطور نیست؟ خب، بارت با این موافق است، چون کتاب مقدس و موعظه از روی کتاب مقدس یکی از شاخه‌های دیدگاه والا نسبت به کتاب مقدس است. شاخه دوم دیدگاه والا نسبت به کتاب مقدس، دیدگاه او نسبت به وحی است، دیدگاه او نسبت به آنچه وحی می‌شود. بسیار خب.

از نظر بارت، وحی خدا در کتاب مقدس و افشایی که از طریق کتاب مقدس حاصل می‌شود، زمانی که ما کتاب مقدس را مطالعه می‌کنیم و زمانی که به طور منطقی از ذهن خود برای درک کتاب مقدس استفاده می‌کنیم حاصل نمی‌شود. آن زمان، زمانی نیست که وحی حقیقی فرا می‌رسد. آن زمان، زمانی نیست که وحی حقیقی اتفاق می‌افتد.

بسیار خب. وحی حقیقی زمانی حاصل می‌شود که اجازه دهیم کتاب مقدس ما را مطالعه کند. وحی حقیقی خدا زمانی حاصل می‌شود که ما کتاب مقدس را مطالعه کنیم، نه زمانی که فکر کنیم با مطالعه کتاب مقدس واقعاً خدا و خودمان را خواهیم شناخت.

، وحی حقیقی زمانی حاصل می‌شود که ما اجازه دهیم کتاب مقدس ما را مطالعه کند. و بنابراین، بارت گفت آنچه واقعاً اتفاق می‌افتد این است که ما محققان کتاب مقدس نیستیم. ما شنوندگان کتاب مقدس هستیم.

ما به کتاب مقدس مراجعه نمی‌کنیم، و اگر فکر کنیم که تنها پیام کتاب مقدس از طریق تحقیق در کتاب مقدس حاصل می‌شود، پیام کتاب مقدس را دریافت نخواهیم کرد. ما فقط زمانی پیام کتاب مقدس را دریافت خواهیم کرد که شنونده کتاب مقدس شویم. به همین دلیل است که موعظه بسیار مهم است.

حالا، چند هفته‌ی دیگر، بعضی از ما قرار است در کنفرانسی در بالتیمور، مریلند، شرکت کنیم و قرار است افراد زیادی آنجا باشند که احساس می‌کنند با مطالعه‌ی کتاب مقدس، واقعاً وحی خدا را درک خواهند کرد. اما افراد زیادی هستند که به صورت حرفه‌ای کتاب مقدس را مطالعه می‌کنند و افراد زیادی هستند که به صورت حرفه‌ای کتاب مقدس را تدریس می‌کنند، اما شنونده‌ی کتاب مقدس نیستند. آنها به آنچه کتاب مقدس به آنها، یا به کلیسا می‌گوید، گوش نمی‌دهند.

آنها فقط دارند در مورد کتاب مقدس تحقیق می‌کنند. این کاری است که آنها به صورت حرفه‌ای انجام می‌دهند. اما، می‌دانید، بارت واقعاً این را به چالش می‌کشد، زیرا اگرچه تمام تحقیقات مهم است، تمام مطالعات مهم هستند مگر اینکه به کتاب مقدس گوش دهید، در غیر این صورت وحی خدا را دریافت نمی‌کنید، می‌دانید.

خب، احساس می‌کنم موعظه طولانی‌ای در پیش است، پس همینجا تمام می‌کنم، اما این برای بارت خیلی مهم بود، اینکه وحی چیست. خب، خب، کتاب مقدس. حالا رسیدیم به کتاب مقدس.

اینجا سوالی در مورد کتاب مقدس دارید؟ خیلی خب، مشکلی نیست؟ بریم سراغ دولت. بریم سراغ دولت. فقط چند نکته در مورد دولت و درک رابطه کلیسا و دولت، خب.

بسیار خب، در متن متوجه خواهید شد که می‌خوانیم خدا کلیسا را تأسیس می‌کند، البته، اما خدا حکومت‌ها را نیز تأسیس می‌کند. بنابراین، خدا خالق کلیسا است، اما خدا خالق اشکال مختلف حکومت نیز هست. بسیار خب، چیزی که باید در مورد بارت به آن توجه کنید این است که مسیحیت هرگز نمی‌تواند با هیچ شکلی از حکومت مخلوط شود.

از نظر بارت، هیچ شکلی از حکومت وجود ندارد که کم و بیش مسیحی باشد. فقط اشکالی از حکومت وجود دارد که خدا آنها را قرار می‌دهد، خدا آنها را برقرار می‌کند، خدا آنها را به کار می‌اندازد و مسئولیت‌های خاصی دارد. اما مسیحیت هرگز نباید خود را با هیچ شکلی از حکومت مرتبط کند.

خدا کلیسا را تأسیس کرده است. خدا دولت را تأسیس کرده است. بسیار خوب، بنابراین، ما باید مراقب باشیم، و او معتقد بود که همه حکومت‌ها، ذاتاً، به گناه انسان محکوم هستند زیرا توسط انسان‌ها اداره می‌شوند.

بنابراین، ذاتاً، آنها به گناه انسانی مقید هستند. بنابراین، مراقب باشید، کلیسا، با حروف بزرگ، مراقب باشید که خود را با هیچ شکلی از حکومت مرتبط نکنید زیرا قرار است خود را با نوعی نهاد گناهکار مرتبط کنید. کلیسا بدن مسیح است و عروس مسیح نمی‌تواند به هیچ شکلی از حکومت مرتبط باشد.

بنابراین اکنون سوال این است که چرا او اینقدر درگیر انتقاد از دولت نازی شد؟ اگر او می‌خواهد به اصل خود مبنی بر اینکه نمی‌توانید خود را به هیچ شکلی از حکومت متصل کنید، وفادار بماند، کلیسا توسط این خدا تأسیس شده است و دولت توسط خدا تأسیس شده است؛ چرا او از دولت نازی انتقاد کرد؟ حال، سوال دیگر این است که چرا دیتریش بونهوفر، که بعداً در این دوره در مورد او مطالعه خواهیم کرد، در تلاش برای کشتن هیتلر درگیر شد؟ او بسیار بیشتر از بارت درگیر شد. او در تلاش برای کشتن هیتلر درگیر شد. چرا؟ چه چیزی باعث شد که این افراد، اگر قرار بود به الهیات، کلیسا و دولت خود وفادار باشند، چه چیزی باعث شد

که این افراد شروع به انتقاد کنند و حتی بونهوفر را درگیر توطئه‌ای برای کشتن هیتلر کنند؟ خب، خلاصه داستان این است که چه چیزی باعث شد آنها این کار را انجام دهند این بود که واضح بود دولتی که در آلمان در حال کار بود توسط خدا مقدر نشده بود.

اگر توسط خدا مقدر شده بود، می‌توانست ویژگی‌هایی را که خدا از دولت می‌خواهد نشان دهد، به نمایش بگذارد: دلسوزی، مراقبت از فقرا و اطمینان از اینکه مردم در زندگی خود مورد تجاوز قرار نگیرند. این همان کاری است که خدا برای انجام آن دولت را تأسیس کرده است. بنابراین، وقتی شروع به انجام کاری کند که آلمان نازی انجام می‌داد، یعنی قتل عام میلیون‌ها نفر در یک زمان، دیگر دولت نیست.

این دولت نیست. این شورش علیه خداست. بنابراین، شما اینجا رهبر یا دولتی ندارید.

شما یک رهبر ندارید و یک حکومت دروغین دارید. بنابراین، کلیسا می‌تواند به عنوان یک دیدگاه بی‌طرفانه از آن حکومت بایستد. کلیسا می‌تواند بایستد و به آن حکومت نگاه کند و بگوید که آن حکومت توسط خدا مقرر نشده است.

بنابراین، این یک حکومت واقعی نیست. بنابراین، هیچ کس هیچ گونه وفاداری به آن حکومت ندارد. به همین دلیل است که بونهوفر می‌توانست از حکومت انتقاد کند، و به همین دلیل است که بارت می‌توانست از حکومت انتقاد کند، و به همین دلیل است که بونهوفر در نهایت تصمیم به کشتن هیتلر گرفت.

از خدا بترسید، به امپراتور احترام بگذارید. کتاب مقدس به ما می‌گوید در جهانی که هنوز رستگار نشده و کلیسا نیز در آن وجود دارد، دولت، به حکم الهی، وظیفه تأمین عدالت و صلح را بر عهده دارد. این کاری است که قرار است دولت انجام دهد.

سوال این است که آیا نازی‌ها عدالت و صلح را فراهم می‌کردند؟ شالوم، مطلقاً نه. ما این دکترین نادرست را رد می‌کنیم، و دولت، فراتر از مأموریت ویژه‌اش، باید و می‌تواند به نظم واحد و تمامیت‌خواه زندگی بشر تبدیل شود، و بدین ترتیب رسالت کلیسا را نیز انجام دهد. بنابراین، دولت سعی کرد به نظم واحد زندگی مردم تبدیل شود، و شما نمی‌توانید این کار را انجام دهید زیرا رسالت کلیسا را بر عهده می‌گیرید.

بنابراین، بدون شک دلایل زیادی برای نه گفتن به نازی‌ها وجود دارد. سپس، اعلامیه بارمن به چگونگی پایان اعلامیه بارمن اشاره می‌کند. اعلامیه بارمن می‌گوید که عیسی مسیح تنها کلام خداست که ما باید بشنویم، به او اعتماد کنیم و از او اطاعت کنیم.

خب، اعلامیه بارمن با اعلامیه عیسی در مواجهه با دنیایی که این افراد در آن زندگی می‌کردند، پایان می‌یابد دنیایی که بسیار وحشتناک بود، اما این حکومت است. خب، پس زمینه، تعالی خدا، گناه، عیسی، کتاب مقدس و حکومت. آیا در مورد کارل بارت چیزی در این مورد وجود دارد؟ آیا می‌دانید چرا او اینقدر مهم بود؟ آیا می‌دانید چگونه او باعث شد که آونگ به سمت ارتدکس برگردد؟ در این مورد کاملاً واضح است.

من دکتر راجر گرین هستم در درس تاریخ کلیسا، اصلاحات تا به امروز. این جلسه بیستم، پروتستانتیسم در قرن بیستم، کارل بارت است.